

## سهم صادق هدایت در شناسانیدن خیام

محمد مهدی فولادوند

برخی ساده‌اندیشان به خطا پنداشته‌اند که بنیانگذار خیام‌شناسی — آن‌هم به معنای دقیق تحقیقی — هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ هـ.ش) بوده است. اینک باید دید این ادعا تا چه حد درست است و چه کسانی — به موجب مدارک تاریخی — پیش از او در اروپا و ایران در این راه گام برداشته‌اند. برای آنکه، در این گفتار، سرنخی به دست خواننده بدهم تا مبدا به بیراهه رود، توجه او را همواره به دو موضوع اساسی در باب خیام‌شناختی جلب می‌کنم:

۱. خیام واقعی یا خیام دانشمند به اعتبار اسناد تاریخی + خیام از خلال ده رباعی، کم و بیش، مسلم!

۲. خیام‌پنداری یا برداشت شخصی و ذوقی از این دانشمند و انطباق وی با حالات و افکار شخصی و متداول روز و افسانه‌ها و رباعیات دیگران.

تذکره‌نویسان با رباعیات منسوب به حکیم عمر خیام، معامله‌ی «قوچ قربانی» را کرده و تمام گناهان، شکوه‌ها، پرسش‌ها، پرخاش‌ها، حمله‌های گستاخانه، اعتراضات اجتماعی، درد دل‌ها و خلاصه کفریات خود را به آن دانشمند ستاره‌شناس و ریاضی‌دان و مخترع، و جامع علوم روزگار خویش، نسبت داده‌اند!

بر خلاف آنان که پیش از تحقیق، به تقویم ارزیابی می‌پردازند نویسنده‌ی این گفتار در کتاب خیام‌شناسی<sup>(۱)</sup>، برای شناخت نسبی خیام رباعی‌گو و دانشمند، نه دری را

بسته و نه مانع تحقیق صحیح شده‌ام و هر بار که مناسبتی پیش آمده است تأکید کرده‌ام از خلال ده رباعی، کم و بیش، مسلم نمی‌توان جز به گوشه‌یی از شخصیت خیام پی برد و، برای جبر این کسر، باید به دیگر نوشته‌های معتبر — از جمله مقدمه‌ی جبر و مقابله و قضاوت‌های علی بن زید بیهقی، جارالله زمخشری و نظامی عروضی — مراجعه کرد و تا زمان فریدالدین عطار، شمس تبریزی و نجم‌الدین رازی، تمام مأخذ را به‌دقت بررسی نمود. نیز گفته‌ام کهن‌ترین مجموعه‌ها که رباعیاتی را به خیام نسبت می‌دهد، مجموعه‌ی یافته‌ی رمپس<sup>۱</sup> یعنی نزهة المجالس با تاریخ کتابت ۷۳۱ هـ ق است که علاوه بر آنکه در حدود ۲۱۶ سال پس از مرگ خیام استنساخ شده است، تمام نسخ موجود از این مجموعه نیز در انتساب رباعیات به شخصی واحد با هم وحدت نظر ندارند. همچنین خاطرنشان کرده‌ام خلاف احتیاط است که برای یافتن رباعیات خیام، قرب دویست سال از زمان حیات وی دور شویم و در صحت انتساب این اشعار به او شک هم نکنیم! به همین سبب برای اولین بار تعبیر «خیام‌وار» را مصطلح ساخته و ضوابطی پنج‌گانه برای تشخیص رباعیات قوی از ضعیف و خیام‌وار از غیر خیام‌وار و مکتب او به دست داده‌ام (محمد مهدی فولادوند ۱۳۴۷: صص ۵-۷).

به دنبال پژوهش‌های نگارنده درباره‌ی نسخ خطی کتابخانه‌های پاریس و ایران، ظاهراً شاعری به نام «حیاتی» یا «حیانی» نیز وجود داشت و بعید نیست که ناسخان بی‌اطلاع یا هرزه‌پوی، نام آن رباعی‌گوی درجه‌ی دوم و سوم را، من عندی، به «خیامی» تبدیل کرده باشند. همچنین تغییر رنگ جوهر را در صفحه‌ی ۶۱ نسخه‌ی خطی مدینه‌الاحکامی شهرزوری، محفوظ در کتابخانه‌ی مجلس که برای بار نخستین به خیام‌شناسان معرفی کرده‌ام، خاطرنشان ساخته‌ام (محمد مهدی فولادوند ۱۳۴۷: صص ۵۸، ۶۸). تأکید می‌کنم که نام حیاتی یا حیانی را هم نباید سرسری گرفت، زیرا پژوهشگر را سخت به اندیشه وامی‌دارد. اما برویم بر سر مطلب اصلی یعنی ردّ ادعاهای آنهایی که هدایت را بنیانگذار خیام‌شناسی دانسته‌اند.

پیش از آنکه صادق هدایت چشم به جهان گشاید (بهمن ۱۲۸۱/فوریه‌ی ۱۹۰۳ م) خاورشناسان اروپایی، بنیان خیام‌شناسی را — با همان شیوه‌های معمول خود و بر اساس

منابعی که به تدریج می‌یافته‌اند — پی‌ریزی کرده و بیش‌تر ایرانیان و مسلمانان هندی که قدمی در این راه برداشته‌اند جز دنباله‌روی از ایشان و اقتباس از پژوهش‌های آنان، ابتکاری از خود ننموده‌اند.

هدایت نیز، چنان‌که خواهیم دید، از پاره‌ای برداشت‌های نادرست فرنگی تقلید کرد و به همین خاطر در جزوه‌ی ترانه‌های خیام<sup>(۲)</sup> هیچ‌گونه اطلاع تازه‌ای درباره‌ی خیام به ما نمی‌دهد؛ در نتیجه سهم به‌سزایی هم در شناختن و شناساندن این دانشمند ندارد.

در این گفتار بنای آن ندارم تا کوشش‌های مقدماتی خاورشناسان را در دو قرن هفدهم و هیجدهم میلادی به تفصیل بازگویم ولی، به‌طور فشرده، یادآور می‌شوم سه سال پس از انتشار ترجمه‌ی جبر و مقابله‌ی خیام<sup>(۳)</sup> و نگارش مقدمه‌ی محققانه‌ی وپکه‌آی فرانسوی (ف. ۱۸۶۴م) بر آن و ترجمه‌ی آن به زبان فرانسه در ۱۸۵۱م<sup>(۴)</sup>، گارسن دو تاسی<sup>۲</sup> (ف. ۱۸۷۸م) در ۱۸۵۷م گام نخستین را در ترجمه و معرفی چند رباعی خیام برداشته است.<sup>(۵)</sup> نیکولا<sup>۴</sup> (ف. ۱۸۷۵) که فارسی را در ایران به‌خوبی آموخته و به‌طور محسوسی تحت تأثیر درویش دوره‌ی ناصری تهران قرار گرفته بود، در ۱۸۶۷م انبوهی از رباعیات درهمجوش را به‌صورتی تفسیرگونه به فرانسه ترجمه و منتشر کرد<sup>(۶)</sup> ولی به‌رغم ترجمه‌یی دقیق، کتابش مورد توجه قرار نگرفت تا اینکه تئوفیل گوتیه<sup>۵</sup> — شاعر معروف و استاد بودلر<sup>۶</sup> (ف. ۱۸۶۷م) — در ۱۸۶۷م در مونیتر دو فرانس مقاله‌یی درباره‌ی کار نیکولا نوشت و ترجمه‌ی او را بر سر زبان‌ها انداخت. دو سال بعد فیتز جرالید<sup>۷</sup> معروف (ف. ۱۸۸۳م) با الهام آزاد خود، جوهر شعری برخی رباعیات خیام، خیام‌وار و متفرقه را به شعر بلیغ انگلیسی درآورد و ترجمه‌ی او در ۱۸۵۸-۱۸۵۹م بود که نام خیام رباعی‌گورا جهانگیر کرد.<sup>(۷)</sup> سپس ترجمه‌های دیگری از رباعیات خیام به ترتیب از وینفیلد<sup>۸</sup> (ف. ۱۹۲۲م) در ۱۸۸۳م در لندن، آلن<sup>۹</sup> در ۱۸۹۸-۱۸۹۹م<sup>(۸)</sup> و راس<sup>۱۰</sup> در ۱۸۹۸م<sup>(۹)</sup> به چاپ رسید. کریستنسن<sup>۱۱</sup> (ف. ۱۹۴۵م) نیز در ۱۹۰۵ چاپ نخست تحقیقات در رباعیات عمر خیام را منتشر ساخت<sup>(۱۰)</sup> و پس از آن ادوارد براون<sup>۱۲</sup> (ف. ۱۹۲۶م) در ۱۹۰۶م تاریخ ادبیات ایران را، تا

2. M.F. Woepcke      3. J.H. Garcin de Tassy      4. J.B. Nicolas      5. T. Gauthier  
6. C. Baudelaire      7. E. Fitzgerald      8. E.H. Whinfield      9. E.H. Allen  
10. E.D. Ross      11. A.E. Christensen      12. E.G. Browne

پایان مجلد دوم در لندن، انتشار داد که صفحات مستندی از آن مربوط به خیام<sup>(۱۱)</sup> و متن انگلیسی و فارسی آن — تا به امروز — مبنای اکثر اطلاعات طبقه‌بندی‌شده و روشن راجع به ادب فارسی است. آنگاه نوبت به میرزا محمدخان قزوینی (ف. ۱۳۲۸ ه‍.ش/ ۱۹۴۹ م) رسید که چاپ اول چهار مقاله‌ی نظامی را در ۱۲۸۸ ه‍.ش/ ۱۹۰۹ م در لیدن هلند منتشر کرد و صفحه‌ی ۶۳ این اثر تحقیقی، به شیوه‌ی جدید، مختصّ به خیام و منابع مربوط به او است.

ناگفته نگذیریم که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی، ارنست رَنان<sup>۱۳</sup> فرانسوی (ف. ۱۸۹۲ م) نظر افراطی خود را درباره‌ی خیام و نژاد سامی و به‌ویژه اسلام ابراز داشت. رَنان — به رغم واکنش مردانه و معقول سید جمال‌الدین اسدآبادی (ف. ۱۳۱۴ ه‍.ق) — بدقابالی مسلمانان را به حساب تعلیمات اسلامی می‌گذاشت و از این نکته غافل بود که همین اسلام با برق اراده و ایمان، در کم‌تر از یک قرن، میان دیوار چین و اسپانیا خیمه زده و چیزی نمانده بود که فرانسه را نیز به تکان درآورد. ظاهراً همین خلطِ عرب با اسلام برداشت نادرست رَنان از علل انحطاط مسلمان‌ها و تحقیر نادرست نژاد سامی، بعدها در مذاق هدایت خوش افتاد و حال و فضای آن روز ایران نیز این عقیده را در ذهنش راسخ‌تر کرد. اثر آشکار و کورانه‌ی عقیده‌ی رَنان را روی دو جزوه‌ی مازیار<sup>(۱۲)</sup> و ترانه‌های خیام او به‌خوبی می‌بینیم.

ژرژ سالمون<sup>۱۴</sup> از دیگر خیام‌پژوهانی است که در دایرة‌المعارف سی‌جلدی قرن نوزدهم فرانسه شرحی درباره‌ی او آورده<sup>(۱۳)</sup> و در آنجا از باریبه دو مناره<sup>۱۵</sup> خاورشناس آن دیار (ف. ۱۹۰۸ م) و مترجم المنقذ من الضلالِ غزالی به زبان فرانسه (در ۱۸۶۱ م) نیز مطالبی نقل کرده است. ژوکوفسکی<sup>۱۶</sup> (ف. ۱۹۱۸ م) ایران‌شناس روسی نیز در ۱۹۰۰ م در اثری با عنوان جالبِ مسأله رباعیات سرگردان، محققان را هشدار می‌دهد<sup>(۱۴)</sup>.

... و کوتاه سخن آنکه همان‌طور که ملاحظه می‌شود تا این تاریخ هنوز هدایت دیده به دنیا نگشوده که این همه کار درباره‌ی خیام صورت گرفته بود.

درست چند ماه پیش از تولد هدایت، گزّلو<sup>۱۷</sup> (و. ۱۸۶۷ م) مقدمه‌ی دلچسب و

13. J.E. Renan

14. C.G. Salmon

15. K.A. Barbier de Meynard

16. V.A. Zhukovski

17. C. Grolleau

پرشوری در ترجمه‌ی حال خیام و شرح عقاید او نوشت و این مقدمه، درآمدی بر ترجمه‌ی او از رباعیات — بر اساس نسخه‌ی خطی مضبوط در کتابخانه‌ی بادلیان آکسفورد — شد. هر چند ترجمه‌ی وی خالی از غلط نبود ولی مقدمه‌ی مزبور پرشور و ادیبانه بود و عجب است که او این مقدمه را پس از بیست سال — به انضمام ترجمه‌ی رباعیات خیام در ۱۹۲۲ م، یعنی دوازده سال قبل از ترانه‌های خیام — در قطع کوچک زیبا به چاپ رسانید. (۱۵) گزّو، به دنبال ارنست ژنان، خیام را همزاد هملت شکسپیر می‌داند و او را با پاسکال<sup>۱۸</sup> (ف. ۱۶۶۲ م)، هاینه<sup>۱۹</sup> (ف. ۱۸۵۶ م)، سوینبورن<sup>۲۰</sup> شاعر انگلیسی (ف. ۱۹۰۹ م)، و بودلر مقایسه می‌کند. گفتنی است که این ادیب فرانسوی، در صفحه‌ی ۲۱ از مقدمه‌ی یادشده، به محققان آینده هشدار می‌دهد که مبادا در شناسایی خیام بکوشند تا رنگِ اندیشه‌ی خود را به او بدهند!

در اینجا بار دیگر به یاد بی‌خبرانی می‌افتیم که تصور می‌کنند هدایت و محمدعلی فروغی (ف. ۱۳۲۱ هـ) اولین کسانی هستند که در مسئله‌ی اصالتِ رباعیات تشکیک کرده‌اند و باعث تعجب است که مؤلفِ دمی با خیام، با برداشت‌هایی که از کار نگارنده و دیگران کرده است، باز هم می‌نویسد:

غریب و باورنکردنی اینکه قبل از ... صادق کسی بدین انبوه رباعیات بدگمان نشده و یا اگر شده است در مقام تنقیح و تهذیب آن برنیامده ... است! (علی دشتی ۱۳۴۷: ص ۱۳).

و معلوم می‌شود که مؤلف با هیچ‌یک از کتاب‌های فرنگی برشمرده — نه تحقیقات در رباعیات عمر خیام کریستن‌سن، نه مقاله‌ی ۱۹۳۶ مینورسکی در دایرة‌المعارف اسلام و نه آثار دیگر محققان فرانسوی و انگلیسی‌زبان — مستقیماً تماس نداشته و تنها حاصل تحقیقات دیگران را — آن‌هم به فارسی — با یکدیگر تلفیق کرده است. (۱۶)

به نظر گزّو خیام یک روح عریان و بی‌ریا است که در چارچوبه‌ی قراردادهای اجتماعی نمی‌گنجد. شرابِ خیام نیز در نظر وی مظهر «گریز» و مترادف «سرمستی» است. او، در صفحه‌ی ۲۵ کتاب خود، به ترجمه‌ی رباعیات جان بین<sup>۲۱</sup> اشاره و از قول وی نقل می‌کند که خیام از نژاد آریایی و در حال مبارزه با نژاد سامی بوده است. ولی گزّو که معقول‌تر

از زنان و دزدان عقاید او می‌اندیشیده است می‌گوید: «عکس قضیه هم ممکن به نظر می‌رسد ...».

وقتی هدایت ۱۷-۱۸ ساله بود، میرزا محمدخان قزوینی با همکاری کلود آنه<sup>۲۲</sup> (ف. ۱۹۳۱م) در ۱۹۲۰م رباعیات منسوب به خیام را با مقدمه‌یی محققانه به فرانسه ترجمه و چاپ و منتشر کردند.<sup>(۱۷)</sup>

پی‌یر ساله<sup>۲۳</sup>، منجم فرانسوی، کتاب عمر خیام، دانشمند و فیلسوف را در ۱۹۲۷م منتشر و در آن پاره‌یی از رباعیات خیام را با دید یک دانشمند و منجم بررسی کرده است. کتاب ساله هنوز هم جالب و در خور توجه است و شاید از ادبای فرانسه‌دان ماکم‌ترکسی با آن برخورد کرده باشد.<sup>(۱۸)</sup>

در ۱۳۱۰هـ/۱۹۳۱م، یعنی سه سال پیش از انتشار جزوه‌ی ترانه‌های خیام، مرحوم ابوالقاسم اعتصام‌زاده که به‌مراتب به زبان فرانسه از هدایت مسلط‌تر بود و شاید هنوز هم کم‌تر نظیر او در میان فرانسه‌دان‌های این آب و خاک پیدا شده باشد، رباعیات را — کاری به برداشت او از اشعار خیام ندارم — به شعر دوازده‌هجایی (آلکساندرین) ترجمه کرد که بس دلنشین بود و مورد تحسین قرار گرفت و جوایزی نیز به دست آورد.<sup>(۱۹)</sup> دریغاً! از استعداد آن مرحوم و نظایر پروفیسور شهاب، چنان‌که باید، تشویقی نشد تا اینکه در پس نقاب خاک پنهان شدند!

در ۱۹۳۴م — تقریباً هم‌زمان با انتشار جزوه‌ی ترانه‌های خیام — آرتور گی<sup>۲۴</sup> رباعیات خیام را، به تقلید از قافیه و ردیف‌بندی در فارسی و به صورتی متصنعانه — به‌انضمام زندگی‌نامه‌ی شاعر — در پاریس منتشر کرد.<sup>(۲۰)</sup> این شخص همان است که نیمه‌یی از دیوان بسیار دشوار حافظ را نیز به فرانسه‌ی ادیبانه ترجمه کرده است و کار او مشکور و پایه‌ی ترجمه‌ی کامل فرانسه از دیوان خواجه‌ی شیراز خواهد بود.<sup>(۲۱)</sup>

مینورسکی<sup>۲۵</sup> (ف. ۱۹۶۶م) مقاله‌ی مستند خود را درباره‌ی خیام در ۱۹۳۶م در دایرة‌المعارف اسلام نوشت<sup>(۲۲)</sup> و رمپیس آلمانی در ۱۹۳۷م، پیرامون نسخه‌ی خطی نزهة المجالس — که مورخ ۷۳۱هـ و پایه‌ی کار محققان ایرانی است ولی متأسفانه در زمان حافظ نوشته شده است — تحقیقاتی کرد و محفوظ‌الحق هندی در ۱۹۳۶م — که ظاهراً

همان سال عزیمت هدایت به بمبئی است — گام‌هایی در باره‌ی شناخت رباعیات خیام برداشت که در ایران، اغلب، از آن ناآگاهند. از دیگران و کارهایی که تا امروز صورت گرفته است نام نمی‌برم، زیرا «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

به هر تقدیر، اینان پیش‌کسوتانِ محققان و نویسندگانی مانند هدایت بودند که اصلاً حال و دماغ تحقیق نداشت و شاید تنها انگیزه‌ی او از انتشار جزوه‌ی ترانه‌های خیام، انعکاس حالات و پندارهای شخصی خودش بود؛ آن‌هم در رباعیاتی که امروزه مسلم است بیش‌تر آنها از خیام نیست. مکرر بیان کرده‌ام که خیام پنداری، دیگر است و خیام واقعی و نفس‌الامر، دیگر.

اما در ایران به طوری که قبلاً هم آمد — به‌رغم پندار عده‌ای — هدایت بانی خیام‌شناسی نبوده است و حتی محققان ایرانی نیز بر آن شدند تا با استفاده از منابع اروپایی مردم را به شیوه‌ی پژوهش درست سوق دهند و، طبعاً، کسانی که با زبان خارجه آشنا تر بودند زودتر آغاز کردند.

پیش‌تر اشاره کردم که مرحوم قزوینی در ۱۲۸۸ هـ ش موفق شد تا متن منقح چهار مقاله‌ی نظامی را در لیدن هلند منتشر سازد و همین متن مصحح وی بعدها سرمشق تحقیق برای ادبای ما شد. در ایران صرف‌نظر از کیوان قزوینی (عباس بن اسماعیل بن علی بن معصوم، مشهور به حاج ملا عباس‌علی کیوان، صاحب «شرح اشعار خیام»؛ ف. ۱۳۱۷ هـ ش) و حسن مقدم (ف. ۱۳۰۴ هـ ش) که بر ترجمه‌ی فرانس توسن<sup>۲۶</sup> از رباعیات عمر خیام مقدمه نوشته (۲۳) و هدایت نیز از او الهام یافته است، سعید نفیسی (ف. ۱۳۴۵ هـ ش) و به‌ویژه عباس اقبال آشتیانی (ف. ۱۳۳۴ هـ ش) که مردی فاضل و محکم‌کار بود در مجله‌ی شرق در ۱۳۱۰ هـ ش، یعنی سه سال پیش از چاپ ترانه‌های خیام، مقالاتی در باره‌ی رباعیات و رسائل منسوب به خیام منتشر کردند.<sup>(۲۴)</sup> مجتبی مینوی (ف. ۱۳۵۵ هـ ش) در ۱۳۱۲ هـ ش نسخه‌ی نوزده‌نامه را در تهران به چاپ رسانید.<sup>(۲۵)</sup> امروزه متعلق نبودن این کتاب به خیام مسجل است؛ ولی پاره‌ی مطالب نوزده‌نامه، از قبیل وصف شراب و نوزده به مذاق هدایت سخت خوش افتاد و بعضی از تعبیرات این اثر مجهول‌المؤلف را در انشای شاعرانه‌ی خود رطب‌اللسان خویش کرد. نتایج شتابزده‌ی او را در این مورد،

جای‌جای، در جزوه‌ی ترانه‌های خیام می‌بینید.

خطیبی نوری نیز، در مجله‌ی مهر، سلسله مقاله‌های معقول و فلسفی درباره‌ی خیام نوشت. (۲۶) ... از کارهای دیگران و محتویات شماره‌های مختلف مجلاتی نظیر ارمغان، یغما، راهنمای کتاب، سخن و ...، آنچه در ولایات صورت گرفته است دیگر بحث نمی‌کنم. پس عنوان «بنیانگذار خیام‌شناسی» برای صادق هدایت اگر هم بیجا نباشد، کاملاً غلوآمیز و حاکی از جانب‌داری یک دسته‌ی به‌خصوص از اهل قلم است. هدایت حرف‌های خود را از مآخذ اروپایی — به‌ویژه فرانسه‌زبان — گرفته و سند جدیدی هم — مانند نفیسی، فروزانفر و همایی و ... — در مقوله‌ی خیام‌شناسی ارائه نکرده است. اما اینکه جزوه‌ی او روی کارهای بعدی — از جمله فروغی و دشتی — اثر گذاشته، دو دلیل داشته است: یکی آنکه در ایران، تقریباً زمینه خالی بود. دیگر آنکه فروغی و دشتی هیچ‌کدام حوصله و وقت مراجعه به منابع فرنگی را نداشته و بنابراین حاصل تحقیقات دیگران را برداشته و با ذوق و تشخیص خود، از جوهر آن تحقیقات — آن‌هم فارسی‌شده‌ی آنها — نتیجه‌گیری کرده‌اند. در حالی‌که صفت اول محقق این است که از خوردن گرد و غبار کتاب، غم ندارد و از عذاب سفر نهراسد ...

### نظری به ترانه‌های خیام (۲۷)

صرف‌نظر از برخی ترجمه‌های ناتمام هدایت از بعضی منابع عربی نظیر تاریخ الحکمای جمال‌الدین قفطی و مقدمه‌ی عربی جبر و مقابله‌ی خیام، کتابچه‌ی ترانه‌های خیام — بر خلاف فوائد گیاه‌خواری (۲۸) که سرایا مشحون از اغلاط فارسی و تعبیرات نادرست است — نثری ساده و گیرنده و در پاره‌یی موارد شاعرانه دارد؛ به قسمی که خواننده میل دارد مقدمه‌ی ۶۳ صفحه‌یی آن را تا به آخر بخواند. با اینکه در هنگام تألیف این جزوه، هدایت در فارسی‌نویسی پیشرفت کرده بود مع‌الوصف خالی از فایده نخواهد بود چنانچه بعضی از ملاحظات خود را به اطلاع خوانندگان برسانم و شاید هشدار برای نویسندگان جوان و اهل تحقیق نیز باشد. بار دیگر متذکر می‌شوم که اتکای بسیار هدایت به نسخه‌ی خطی مؤرخ ۷۳۱ هـ.ق، خلاف احتیاط علمی است (محمد مهدی فولادوند ۱۳۴۷: صص ۵، ۶، ...).

نسخه «بودلن» اکسفرده می‌باشد. (صادق هدایت ۱۳۱۳: ص ۷)



بودن، غلط است؛ اگر مناط، تلفظ فرانسه‌ی آن باشد «بودلثین» و اگر تلفظ انگلیسی کلمه مراد باشد «بادلیان» است.

می‌گویند خیام به اقتضای ... (ص ۱۲)

چه کسی می‌گوید؟ به استناد کدام مدرک؟

افسانه دیگری شهرت دارد. (ص ۱۳)

اولاً کجا؟ ثانیاً ز افسانه تا حقیقت راهی دراز باشد!

خیام بیش از آنچه ... شعر سروده از بین برده‌اند. (ص ۱۸)

این هم از آن حرف‌ها است! سند این مطلب کدام است؟

شادی بطلب که حاصل عمر دمی است [هدایت طی بحثی بطلب

را ارجح می‌داند]. (ص ۱۸)

ولی من در نسخه‌های خطی اروپا و احیاناً چاپی، «بطلب» و «مطلب»

هر دو را دیده‌ام و گفتم در آخرین تحلیل، هر دو بی‌مناسبت نیست؛ حتی

«مطلب» راجح و «بطلب» مرجوح است، زیرا شاعر معتقد است شادی‌های

این دنیا همه موقت و ناپایدار است و دوام آنها را طمع مدار، زیرا «آدمی و

دمی». و حافظ می‌گوید:

در بزم دوریک دُو قدح درکش و برو یعنی طمع مدار وصالِ دوام را

... (ص ۱۹)

استناد به رباعی مشکوک و سست «ای آنکه گزیده‌ای تو دین زرتشت»،

و حتی مطرح کردن آن ائتلاف وقت است.

... (ص ۲۰)

کلمه‌ی «سلیقه» در اینجا مناسبت ندارد. نیز به جای عبارت «معیار

مسئله فوق» باید گفت «معیار تشخیص (یا سنجش) رباعیات». زیرا معیار

وسیله‌ی تشخیص و سنجش است.

کلمه‌ی «خیلی» که هدایت آن را زیاد به کار برده است و دیگران به اشتباه

آن را به معنای «قید» اختیار می‌کنند، اصلاً به «گروهی از اسبان» و موسعاً

به «گروهی از آدمیان» گفته می‌شود. پس «خیلی شدید و بی‌پروا است»

درست نیست، اما «خیلی از خوبان آمده بودند» صحیح است.

عجالتاً این ترانه‌ها را به اسم همان خیام منجم و ریاضی ذکر می‌کنیم، چون مدعی دیگری پیدا نکرده. (ص ۲۰)

واقعاً عجب مدعی دیگری پیدا نکرده است! ناگفته نباید گذشت که در عبارت هدایت به جای «ریاضی» — که البته در عربی صحیح است — باید ریاضی‌دان یا عالم ریاضی گفت که با علم آن اشتباه نشود. خیام سعی می‌کند ... همه این مشکلات و ... معماها و مجهولات را آشکارا و بی‌پرده حل بکند. (ص ۲۱)

خیام حل نمی‌کند، بلکه مطرح می‌کند. میان حل کردن و مطرح کردن، «تفاوت از زمین تا آسمان است».

دین عبارت است از مجموع احکام جبری ... (ص ۲۴)

تعریفی سطحی و غلط. در دین باورداشت‌ها و فروعی وجود دارد که همان مقررات و احکام است.

جلو افتاد. (ص ۲۲)

«جلو» کلمه‌ی مفعولی است. «پیش» افتاد بهتر است.

محیط پست و متعصب [خیام]. (ص ۲۴)

شاید! ولی نباید از نظر دور داشت که قرون چهارم و پنجم از بهترین و پرثمرترین اعصار تمدن اسلامی به شمار می‌رفته است. بد نیست که در همان عصر، حال و روز مسیحیان در اروپا با مسلمان‌ها مقایسه شود.

... (ص ۲۵)

فکر ثابت و جانگزای «انکار خدا» که هدایت بر آن ابرام می‌ورزد باید گفت: تو فاعل مختاری، هر گونه می‌خواهی بیندیش! ولی هیچ دلیلی در دست نیست که خیام، «خدای دانشمند» را انکار کرده باشد! مگر نه این است که رباعی «گر بر فلکم دست بَدی چون یزدان! ... (الخ)» به او منسوب است؟ پس معلوم می‌شود قدرت قاهره و مطلق بر کائنات حکمروا است که نه باد و خاک است، نه مس و آهن. نه شعاع خورشید است و نه جزئی از طبیعت و یا همه‌ی طبیعت. زیرا طبیعت خود «مجموعی پریشان

است» که نیاز به ناظمی دارد و این ناظم نمی‌تواند ناتوان باشد. پس حضور «خدای دانشمند» مسلم است.

در بیتی از رباعی دیگر که باز اگر از خیام نباشد، خیام‌وار است همین اندیشه دیده می‌شود:

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است!  
گوبنده‌ی رباعی — مانند پاسکال — انسان را، در عین ناتوانی، فوق طبیعت قرار می‌دهد و چرخ را سرگشته‌ی زبون می‌داند و می‌گوید: ظهور این همه رخ‌دادهای شگرف و صورت‌بندی‌های شگفت‌انگیز را به که نسبت می‌دهی؟ به چرخ؟! عجب! تو باز عقل و شعور داری، چرخ بیچاره (مجموعه دستگاہ بیجان و منفعل) آن عقل و اراده را هم ندارد و از تو هزار بار بیچاره‌تر است. برداشت غلط هدایت همه جا او را به کج‌راهه می‌برد. او نه فلسفه‌ی شرقی را تحصیل کرده بود و نه فلسفه‌ی غربی را. البته باید در پندار بافی خود بماند! برای درک خیام «چندبعدی» باید مانند او «چندبعدی» شد ... به همین ترتیب است برداشت نادرست هدایت از این بیت خیام (ترانه‌های خیام، ص ۲۹):

در گردش خود اگر مرا دست بَدی خود را برهاندمی ز سرگردانی!  
هدایت گاهی معنی سراسر است یا متبادر به ذهن عبارت ۲۲ را درک نمی‌کند؛ مانند آدم بسیار نزدیک بینی که عینکش در گذر از خیابان شکسته و پول‌های خرد داخل جیبش به هر سو ریخته است و اینک تقلّامی‌کند که آنها را از گوشه و کنار گردآوری کند. غرورش نیز مانع از آن است که دیگری را به یاری فراخواند. طبیعی است که چنین آدمی به مقصود نمی‌رسد و با عینک شکسته و دست تهی و اعصاب خردشده به خانه بازمی‌گردد. مثالی می‌آورم؛ در بیت زیر از رباعی نود و نه درصد مسلم خیام:

«دارنده» چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه «او» فکندش اندر کم و کاست،  
«دارنده» به معنی جهان‌بان، خدای جهان‌ها و صاحب اختیار و مالک کائنات، و مراد از طبایع در اینجا عناصر است. ضمیر «او» نیز به «دارنده»

یا «اختیاردارِ جهان» برمی‌گردد. برخی هم اشتباهاً «او» فکند (یعنی ضمیر + فعل) را «اوفکند» خوانده‌اند. درست است که گاهی برای مراعات وزن عروضی «افگند» مبدل به «اوفگند» می‌شود، ولی در اینجا به حکم سیاق کلام و حضور فاعل که «دارنده» است، «فکند» صحیح‌تر می‌نماید. در این رباعی نیز خیام دارنده‌ی جهان را قبول دارد، اما از حکمت او سر در نمی‌آورد — و به قول ناصر خسرو کیست که حیران نیست!

در خیام‌شناسی تصریح کرده‌ام که پاره‌ای از رباعیات «سؤالیه» اند، یعنی حکایت از پرسشی می‌کنند و گویی رباعی مورد بحث نیز نوعی حدیث به نفس یا اعتراض لطیف و دانشمندانه است و از آن نمی‌توان علیه خیام اتخاذ سند کرد و برچسب الحاد روی او گذاشت.

اگر کودکی از شما بپرسد: «بسیار خوب، خدا هست ولی او را چه کسی آفریده است؟» آیا وی را تکفیر می‌کنید یا اینکه به او می‌گویید: «در این باره سخن نگو!» البته نه. کودک چون به رشد کافی عقلی رسید و مسائل فلسفی را زیر و رو کرد، خواهد فهمید که هستی و مظاهر آن همه قدیم‌اند و خداوند و ظهور او نیز آغاز زمانی ندارد. ولی از طرفی صلاح هم نیست که داخل این جزئیات شوید و کافی است به کودک بگویید: «عزیزم! خدا همیشه بوده و هر چه عقب بروی باز هم بوده و بوده و ...!». (۲۹)

در برخی رباعیات «فاقدالشرايط» مانند: «ای چرخ همه خسیس را چیز دهی ...»، مسائل تشریحی با امور تکوینی خلط شده است یعنی گوینده وضع بد جامعه را به حساب خداوند می‌گذارد و هر بی‌عدالتی و تجاوز در میان مردم را به او منسوب می‌دارد. هیچ سند معتبری در دست نیست که این رباعی و نظایر آن سروده‌ی خیام باشد بلکه به عقیده‌ی من، گوینده‌ی آن طالبی تهی‌دست و ناخشنود و رک‌گو بوده است. وانگهی خوب می‌دانیم که خیام نه تنها بی‌چیز نبود، بلکه مستطیع هم بود و معزز و محترم می‌زیسته است. ملاحظه کنید شاعر بزرگ و صوفی، سنایی غزنوی (ف. بین ۵۲۵-۵۴۵ ه. ق) در نامه‌اش چطور به او التماس می‌کند

و در مقاله‌ی سوم از چهارمقاله‌ی نظامی عروضی در قضیه‌ی «پیشگوی حقه‌باز»، منجمان با چه لحنی از شاه درخواست می‌کنند که اگر باور نداری از امام عمر خیامی در خراسان بپرس ...!

طبعاً نوابغی نظیر ابوالعلائی معری و خیام نمی‌توانسته‌اند مانع پرش خیال و جهش فکری خود شوند و این ژرف‌بینی، حاکی از صمیمیت و پی‌جویی مداوم آنها است. ناصر خسرو نیز گاه «چخشی» کرده و اشعاری گلایه‌آمیز سروده است، ولی معلوم نیست همه‌ی این سخنان — به‌ویژه به علت مایه‌ی شعری و تخیلی آنها — از حدود درد دل و شکایت و احیاناً حیرت، آن‌سوی‌تر رفته باشد. اغلب اندیشمندان و اهل دل — مانند عطار و حافظ — شک کرده اما در آن نمانده و، تدریجاً، به آرامش و یقین نسبی رسیده‌اند. ... (ص ۲۷)

استناد به رباعی مختارنامه‌ی عطار و نتیجه‌گیری غلط ...  
قوانین منظم [ستارگان]. (ص ۳۰)

اگر منظم است، چگونه طبیعت بی‌شعور ناظم آنها است؟ تناقض مقلدانِ مذاهب مادی در همین جا آشکار می‌شود! زیرا نه «صُدْفَه» می‌تواند منشأ «این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود» باشد، نه ضرورت و عادت و قطعاً مداخله‌ی همه‌دان همه‌توان و مطلق بی‌چون لازم می‌آید. ... (ص ۳۰)

هدایت برای علم «متئورولوژی»<sup>۲۸</sup>، کلمه‌ی «نیورنیوار» را به کار برده است که کمی آدم را به یاد «پدافند» و «ترابری» می‌اندازد. نمی‌گوییم «لوازم الایمکنه»، ولی همین ترجمه‌ی «هواشناسی» از همه مناسب‌تر است. مکرر گفته‌ام تا فارسی مصطلح یا عربی سابقه‌دار هست، نباید نبش قبر کرد و کلمات نامأنوس و نخراشیده را به خورد مردم داد. پشت‌وزبان هم همین‌گونه استدلال می‌کند. نگارنده معتقد است زبان فارسی نباید فاصله‌ی خود را هر روز با زبان هزار و صد ساله‌ی خویش زیادتر و علائق معنوی خود را با

28. météorologie (علم کائنات الجوّ؛ علم آثار علوی)

فرهنگ اسلامی قطع کند.

در رومان پهلوی «یادگار زریوان» ... (ص ۳۲، ح ۲)

شاید هدایت نمی‌دانست که کتاب ایوب لا اقل هزار سال از آن قدیم‌تر و حاوی سخنانی به مراتب زیباتر است. ولی اوضاع سامی است، چه می‌توان کرد! ... (ص ۳۳)

استشهاد به شعر «ای بی‌خبران جسم مجسم ...» که به احتمال قوی در قرن هفتم هجری قمری سروده شده بی‌مورد است. وجود زن و ساقی یک نوع سرچشمه‌کیف و لذت بدیعی و زیبایی هستند. (ص ۳۳)

«بدیعی» چه صیغه‌ای است؟ ظاهراً هدایت کلمه‌ی nouveauté فرانسه را در نظر داشته است که آن هم، البته، تازگی و نوجویی است؛ به حکم «لکل جدید لذة». به هر حال «بدیعی» با یای مصدری، غلط و با یای نکره هم در عبارت فوق سنگینی می‌کند. خیام یک نفر پرستنده و طرفدار زیبایی بوده. (ص ۳۳)

کلمه‌ی «نفر» در لغت عرب به معنی گروهی میان سه و نه تن است. پس یک نفر به جای یک تن درست نیست و عامیانه است. اما همان‌طور که در صفحه‌ی ۴۳، به جای «یک نفر ماهرو» می‌توان گفت «ماهرویی» و در صفحه‌ی ۴۶، به جای «یک نفر رند» می‌توان گفت «رندی»؛ عبارت بالا را هم باید تغییر داد. ... (ص ۳۳)

«بدیعیات» درست نیست و باید «امور تازه» یا «چیزهای تازه یا بدیع» را به کار برد. نیز به جای «یک درد فلسفی»، «دردی فلسفی» مناسب‌تر می‌نماید. خیام از مردم زمانه بری و بیزار بوده. (ص ۳۴)

یکی از دو صفت بالا کفایت می‌کند.

تلف نکرده و می‌گوید. (ص ۳۵)

درست آن، تلف نمی‌کند و می‌گوید است. (مطابقت ازمنه)

... (ص ۳۵، ۳۷)

به جای «سمپاتی»، «میل قلبی» یا «همدردی» و به جای «طبّ آمپریک»، «طبّ تجربی».

... (ص ۳۶)

به جای «بچهٔ یک عهد»، «فرزند یک عهد».

... کنایات و اشاراتی که به ایران گذشته می‌نماید پیدا است که از ته قلب از راهزنانِ عرب و افکار پست آنها متنفر است و سمپاتی او به طرف ایرانی می‌رود که در دهن این اژدهای هفتادسر فرو شده بوده ... (ص ۳۷)

هیتر این تعبیر را مدت‌ها قبل از حمله به کشور فرانسه به کار برده و فرانسه را اژدهای هفت‌سری خوانده بود که باید قبل از همه آن را کوبید! اسلام غیر از عرب است. زیرا اعراب را از منجلاب شرک و تعصبات بیجا و فقر، و عجم را از توهمات طبقاتی و فساد اشرافی و زنا با محارم و فسادهای دیگر نجات داد. اگر اسلام نبود یقیناً فارابی، رازی، بیرونی، ابن سینا، ناصر خسرو، خیام، غزالی، ابوسعید ابوالخیر، سعدی، حافظ و مولانا و ... هرگز بر نمی‌خاستند و ایران کشوری مانند ارمنستان بود، آن‌هم در دوره ی تزاری.

... (ص ۳۸)

بر خلاف تصور هدایت، اولین کسی که تشبیه «کوزه‌گر» را به کار برد خیام نیست. تورات در سه‌هزار و پانصد سال پیش و قرآن کریم در چهارده قرن قبل (سوره‌ی ۵۵، آیه‌ی ۱۴) این تعبیر را به کار برده‌اند. ابوالعلائی معری (ف. ۴۴۹ هـ) نیز قبل از خیام این تعبیر را به کار گرفته است و تازه مسجّل هم نیست که رباعیات مزبور از شخص خیام باشد؟

... (ص ۴۱)

استناد به خیوم (خیام) و شاه‌محمود، مضحک است. کدام شاه‌محمود؟ باید تصریح کرد و توضیح داد. تاریخ‌نویسی، قصه‌نویسی نیست.

برای خیام ماوراء ماده چیزی نیست. (ص ۴۲)

به استناد کدام دلیل؟ شاید برای هدایت «یک‌بعدی» چنین بوده است،

نه خیام «چندبعدی»!

... (ص ۴۲)

استعمال کلمه‌ی «نشأتش»، نیز «نشأت ذره» (در صفحه‌ی ۵۱) جای تأمل است. تعبیر «نشأة الآخرة» با تای مدوره در قرآن مجید به معنی زندگی واپسین است. انشاء در لغت به معنای پدیدآوردن و صورت‌بخشیدن به چیزی است که ماده‌ی آن، به نحوی از انحاء وجود داشته است. اما فارسی‌زبان از کلمه‌ی «نشأة» — غیر از معنی اصلی آن که حدوث و تجدد و رویش است — گاهی هم اراده‌ی «کیف» می‌کند. مسلم این است که این کلمه را باید با تای گرد نوشت و از آن سوء استفاده نکرد. اما برای معانی که هدایت در ذهن داشت می‌توان از تعبیرات بسیاری از قبیل «سرمستی ذرات»، «رقص ذرات»، «شور ذرات» و یا «جنب و جوش ذرات» استفاده کرد و اگر صرفاً مراد پدید آمدن و پرورش یافتن باشد، باید پیدایی، پدیدار شدن، ظهور و غیر ذلک را به کار برد.

عدم و نیستی .... (ص ۴۵)

یکی از آن دو کافی است یا «عدم» یا «نیستی». این تکرار و مترادف آوردن، عیب بسیاری از ما ایرانی‌ها است. ولی در مورد هدایت، از «فکر ثابت»، «وحشت از نیستی» و «وسواس» حاصل از آن حکایت می‌کند.

مثل کسی که بخواهد خودش را بکشد و قبل از مرگ به تجمل و

تزئین اطاق خودش پردازد. (ص ۴۶)

هدایت «فکر ثابت خودکشی» را که معلول ناکامیابی‌های خود او است روی خیام «پیاده» می‌کند. امان از «قیاس به نفس»!

رباعیات بدبینی .... (ص ۴۶)

درست نیست. بلکه باید «بدبینانه» یا «یأس‌آمیز» را به کار برد و یا به صورت جمله چنین آورد: «رباعیاتی که حاکی از بدبینی است» یا «از بدبینی حکایت می‌کند».

... (ص ۴۷)



در مورد «تجویز شراب»، هدایت همچنان استناد به کتاب مشکوک الانتساب نوروژنامه می‌کند. ولی هر جا مؤیدی برای «پیش‌داوری»‌های خود نمی‌یابد آن را به باد انتقاد می‌گیرد. مثلاً در همین صفحه، به نقل از نوروژنامه، می‌گوید: «در بهشت نعمت بسیار است و شراب، بهترین نعمت‌های بهشت!» آنگاه هدایت با تردید درباره‌ی این عبارت از خود می‌پرسد: «آیا می‌توانیم باور کنیم که نویسنده، این جمله را از روی ایمان نوشته؟» در صورتی که با تمسخر می‌گوید: «گویند بهشت و حوض کوثر باشد!» بگذریم از اینکه شراب و نعمت‌های بهشت، رمزی و تمثیلی است. چنان‌که پیامبر (ص) می‌فرماید: «... نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به دل کسی خطور کرده است!» آهسته بغل گوشمان. (ص ۴۸)

گوش بغل ندارد. آیا مانند حافظ نمی‌توان گفت: «سرفراگوش من آورد و به آهنگ حزین ...» یا دست کم: «در گوش دلم گفت.» یا «در گوشمان می‌گوید!» ... (ص ۵۲)

به جای کلمه‌ی ترکی «شلتاق»، خیزش، هجوم، حمله و کلمه‌ی نرم‌تر و مصطلح‌تر ترکی را که «پورش» باشد می‌توان به کار برد. ... (ص ۵۳)

«جنبه‌ی صوفی» درست نیست. «جنبه‌ی صوفیانه» صحیح است. این تعبیر غلط چاپی هم نیست، زیرا در صفحه‌ی ۶۰ نیز تکرار می‌شود. باز در صفحات ۵۵، ۵۹، ۶۰ و ۶۱، استناد به نوروژنامه‌ی مشکوک و همان نتیجه‌گیری‌های کذابی و عدم تشخیص اسلام از عرب. ... (ص ۵۴)

کلمه‌ی «نراکت»، چنان‌که می‌دانید، درست نیست و ای کاش به جای آن «نازک‌بینی»، «ظرافت»، «ادب»، «نکته‌سنجی» و یا، متناسب با سیاق سخن، «احتیاط» یا «ملاحظه» به کار می‌رفت. به‌طور معترضه می‌گویم بعضی حضرات گاهی اظهار لحنیه می‌کنند که مثلاً ترکیب «پیاده کردن»

در فارسی غلط است، حال آنکه این اصطلاح فنی مدت‌ها است در بین ساعت‌سازها مصطلح است و می‌توان آن را موسعاً به کار برد. شخصی که این حرف را می‌زد وقتی می‌خواست بگوید égout (فاضلاب به زبان فرانسه)، می‌گفت Ego (من به لاتینی)! به همین ترتیب برخی هواداران همین آقای مستطاب به جای عبارت «آشنا به مبادی آداب»، می‌گفتند: «فلانی مبادی آداب است!» یا اینکه جراید، واژه‌ی «همتا» را معادل کلمه‌ی homologue یافته‌اند؛ حال آنکه در این مورد باید از معادل‌هایی نظیر «هم‌سخن»، «طرف صحبت» و یا «مخاطب» استفاده کرد. زیرا همتا به معنی نظیر، مانند، مشابه و ترجمه‌ی «کفو» و «ند» در عربی است. صد رحمت به قدیمی‌هایی که «هم‌قطار»، «هم‌ردیف» و «هم‌پالکی» را به اقتضای موقع و مقام، درست به کار می‌بردند و ادعای زبان‌شناسی هم نداشتند.

بر فرض هم این رباعیات از خود خیام نباشد از پیروان خیلی  
زبردست او خواهد بود که مستقیماً از فکر فیلسوف و شاعر بزرگ  
الهام شده‌اند. (ص ۶۳)

به جای «خیلی»، «بسیار» و به جای «الهام شده‌اند»، «الهام یافته‌اند».

\* \* \*

از مطالب بالا تا حدودی معلوم شد که هدایت در شناختن و شناساندن خیام چه نقشی را ایفا کرده و سهم او تا چه اندازه است و «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!»

### پی‌نوشت‌ها

۱. فولادوند، محمد مهدی. ۱۳۴۷. خیام‌شناسی I مطالب و مأخذ جدید درباره‌ی خیام (نقد تاریخی). تهران: بی‌نا.
۲. هدایت، صادق. ۱۳۱۳. ترانه‌های خیام. تهران: مطبعه‌ی روشنایی، ۱۱۶ص.
۳. بر اساس نسخه‌ی خطی شماره‌ی ۲۴۵۸ محفوظ در کتابخانه‌ی ملی پاریس.
4. Woepcke, F. 1851. *L'Algèbre d'Omar Al-Khayyām*. Publiée, traduite et accompagnée d'Extraits de manuscrits inédits. Paris: B. Duprat.
5. Garcin de Tassy, J.H. 1857. *Note sur les Rubāyāt de Omar Khaiyām*.

Paris, 11p.

6. 'Omar Khayyām. 1867. *Les Quatrains de Khèyam*. Traduits du persan par J.B. Nicolas. Paris: Imprimerie Impériale, XVI+229p.

7. 'Omar Khayyām. 1913. *RUBÁIYÁT OF OMAR KHAYYÁM*. EDWARD FITZGERALD'S TRANSLATION. LONDON.

8. 'Omar Khayyām. 1898. *The Rubaiyat of Omar Khayyām*. Being a facsimile of the manuscript in the Bodleian Library at Oxford, with a transcript into modern Persian characters; translated, with an introduction and notes, and a bibliography, by E. Heron-Allen. London: H.S. Nicolas, xliii+287p.

9. Ross, E.D. 1898. "Al-Muzaffariyé, containing a recent contribution to the study of Omar Khayyām" [by V. Schukroski], *Royal Asiatic Society. Journal*. London, no. 8, pp. 349-366.

10. Christensen, A.E. 1905. *Recherches sur les Rubā'iyāt de 'Omar Hayyām*. Heidelberg: C. Winter, 174p.

11. Browne, E.G. 1906. *A Literary History of Persia*. vol. 2. London, pp. 246-259.

۱۲. نیز ← :

Browne, E.G. 1899. "Yet more light on 'Umar-i-Khayyām", *Royal Asiatic Society. Journal*. London, no. 8, pp. 409-420.

۱۳. هدایت، صادق. ۱۳۱۲. مازیار. با مقدمه‌ی مجتبی مینوی. تهران، ۱۳۸ ص.

14. Salmon, C.G. "Biographie d'Omar Kheyyam". *La Grande Encyclopédie*. Paris.

۱۵. فهرستی که ژوکوفسکی به دست می‌دهد شامل ۸۲ (و بعدها ۱۰۰) رباعی منسوب و «سرگردانی» است که علاوه بر اینکه در مجموعه‌ی رباعیات خیام دیده می‌شود، به شعرای دیگر نیز نسبت داده شده است؛ گرچه به این تعداد رباعی «سرگردان» او نیز نمی‌توان اعتماد یقینی کرد ولی با این حال قابل تأمل است.

16. 'Omar Khayyām. 1922. *Les Quatrains d'Omar Khayyam*. Traduits du persan sur le manuscrit de la Bodleian Library d'Oxford. Introduction et notes de Charles Grolleau. Paris: Les Éditions G. Crès et Cie, XXXVIII+160p.

۱۷. دشتی، علی. ۱۳۴۷. دمی با خیام. تهران: امیرکبیر.

18. 'Omar Khayyām. 1920. *Les 144 Quatrains d'Omar Khayyam*. Traduits littéralement par Claude Anet et Mirza Muhammad Qazvini. Paris.

19. Salet, P. 1927. *Omar Khayyam, savant et philosophe*. Paris.
20. 'Omar Khayyām. 1310Š/1931. *Les Rubaiyāt d'Omar Khayyam*. Texte persan et traduction en vers français, par A.G. Etessam Zadeh. Téhéran, 22+210p.
21. 'Omar Khayyām. 1934. *Les Robāī d'Omar Kheyyam*. Par Arthur Guy. Paris: Malfère.
22. Guy, A. 1927. *Les poèmes érotiques ou Ghazels de Chems-ed-Din Mohammed Hafiz en Calque rythmique et avec rime à la persane*. Accompagnés d'une introduction et de notes d'après le commentaire de Sondī, Par Arthur Guy... , T.I. Paris.
23. Minorsky, V. . "Umar Khayyām" 1936. *Encyclopaedia of Islam*. E.J. Brill (ed.). Hollande.
24. 'Omar Khayyām. 1924. *Robaiyat de Omar Khayyam*. Traduits du persan par Franz Toussaint. Préface de Hassan Moghaddam, L'Édition d'art H. Piazza. Paris, 170p.
۲۵. فهرست برخی از آنها چنین است: اقبال، عباس. ۱۳۱۰ (مرداد). «راجع به احوال حکیم عمر خیام نیشابوری»، شرق، د ۱، ش ۸، صص ۴۶۶-۴۸۵؛ نفیسی، سعید. ۱۳۱۰ (مرداد). «خطبۀ ابن سینا و ترجمۀ آن از عمر خیام»، شرق، د ۱، ش ۸، صص ۴۴۹-۴۶۲؛ \_\_\_\_\_ . ۱۳۱۰ (شهریور). «ملاحظاتنی چند در باب بعضی از اشعار فارسی امام عمر خیام»، شرق، د ۱، ش ۹، صص ۵۱۳-۵۲۹؛ \_\_\_\_\_ . ۱۳۱۰ (آذر). «دو تقریر از خواجه امام عمر خیام»، شرق، د ۱، ش ۱۱، صص ۶۴۱-۶۶۰؛ ...
۲۶. خیام، عمر بن ابراهیم. ۱۳۱۲/۱۹۹۳. نورزنامه. به تصحیح مجتبی مینوی. تهران: سید عبدالرحیم خلخالی؛ ۱۴۸ ص.
۲۷. خطیبی نوری، حسین. ۱۳۱۵. «خیام و ابوالعلائی معری»، مهر، س ۴، صص ۹۱۳-۹۲۰، ۱۰۲۱-۱۰۲۸، ۱۱۲۹-۱۱۳۸.
۲۸. در اینجا از طبع نخست اثر، مورخ ۱۳۱۳ هـ ش در مطبعه‌ی روشنائی تهران، استفاده شده است.
۲۹. هدایت، صادق. ۱۳۰۶. فوائد گیاهخواری. برلن: چاپخانه‌ی ایرانشهر.
۳۰. از این سخن تصور نرود که گوینده به قدّم عالم اعتقاد دارد، بلکه مقصود وی آن است که «تا خدا بوده، خلقش هم بوده است.» و خدای بی‌ظهور مانند الماس بی‌تلاؤ و شکر بی‌شیرینی و آتش بی‌حرارت و درخت بی‌تنه و ریشه و شاخ و برگ و میوه و سایه است. مسئله‌ی قدّم عالم را اغلب درست نفهمیده‌اند. جهان همیشه جهان است؛ پس در عین قدمت، در هر آن، حادث است. ولی ظهور الله آغاز زمانی ندارد.